

دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

بخش سوم
(قسمت سوم)

دلار به مثابه يك سلاح

لیکن این نابرابری متاثر کننده بخش های وسیعی از اقتصاد جهان را به بازار داخلی آمریکا وابسته می نماید. از سال ۱۹۹۰ تجار و اقتصاددانان ناظر آن اند که در نهایت این تنها روابط موجود در حوزه ی حکومت دلار است که مقدار نرخ سود را در معیاری جهانی تعیین می کند. در سال ۱۹۹۴ در آلمان همه ی شواهد حکایت از ضعف روند اقتصادی داشتند. طبق قواعد مرسوم اقتصادی این امر می باید به خاطر کمبود تقاضای وام _ باعث تنزل نرخ سود به عنوان پیش شرطی غیر قابل چشم پوشی برای رشد سرمایه گذاری ها گردد. اما اقتصاد آمریکا رشد افزاینده ای را نشان می داد و در بازار اوراق بهادار صندوق های بازنشستگی نرخ سود به ناگهان رشدی انفجار گونه یافت. بلافاصله نرخ سود در اروپا نیز افزایش یافت و به مرز هفت درصد رسید. امری که در اصطلاح اقتصاددانان "سم روند اقتصادی" خوانده می شود. یک سال و نیم بعد جمهوری فدرال آلمان دوباره دچار رکود اقتصادی شدو همین بازی هنگامی که کارخانه های ایالات متحده اعلام نمودند که با حداکثر ظرفیت خویش تولید می نمایند، تکرار گردید. حتی پائین ترین سطح نرخ بهره ی راهنمای بانک مرکزی آلمان نیز نتوانست در این وضع تغییری بوجود آورد. البته حافظین پول آلمان بیش از هر زمان دیگری به بانک های آلمان پول قرض دادند و در سال ۱۹۹۵ این امکان را به کارخانه داران آلمانی دادند که هفت درصد بیشتر از سال قبل وام بگیرند. لیکن این سرمایه های ارزان فوراً به بازارهای خارجی پرسود روانه شدند. هلموت هسه عضو شورای مرکزی بانک فدرال در این مورد با هشیاری چنین اظهار می دارد: متأسفانه "قابلیت بانک های مرکزی برای این که به تنهایی بهره را پائین بیاورند از بین رفته است".

(۴۱)

وابستگی حوزه ی حکومت دلار به ایالات متحده برای سیاستمداران بخش اقتصاد و دارایی و اشنگتن چنان جایگاه قدرتمندانه ای بوجود آورده است که آمریکا را هرچه بیشتر به

رویاری با دیگر ملت ها می کشاند. مقیاس سنجش نیروها در این جنگ پنهانی به خاطر تفوق اقتصاد مالی، نرخ ارزها می باشد. در چهار ماهه ی اول سال ۱۹۹۵ هنگامی که ارزش پول آمریکا در مقایسه با مارک آلمان و ین ژاپن تا بیست درصد سقوط کرد، دستکاه اقتصاد جهان فراگیر دچار هرج و مرج گردید و یک رکود اقتصادی تازه را در اروپا و ژاپن باعث گردید. کارشناسان شرکت های سرمایه گذاری وحشت زده سرمایه های خود را به مارک و ین تبدیل نمودند. در نتیجه نه تنها ارزش دلار بلکه ارزش تمامی پول های اروپائی در مقابل مارک و فرانک تنزل نمودند. به ناگهان درآمدهای خارجی شرکت های آلمانی بسیار کمتر از مقداری که محاسبه کرده بودند گردید. مرسدس بنز، ایربوس، فولکس واگن و هزاران کارخانه ی دیگر متضرر گردیده و اعلام نمودند که در آینده در درجه ی اول در خارج از آلمان سرمایه گذاری خواهند نمود. نشریات اقتصادی نظیر بیزنیس ویک، هاندلز بلات و یا اکونومیست یک بار دیگر از "درماندگی بانک های مرکزی" در مقابل تغییر نرخ بازارهای چند بیلیونی ارز که حجم معاملات روزانه شان تقریباً دو برابر تمامی ذخیره های پولی همه ی بانک های مرکزی جهان است، سخن به میان آوردند. سقوط سریع نرخ دلار از لحاظ عینی قابل توجیه نبود. قدرت خرید واقعی دلار بیشتر ۸۰،۱ بود و نه ۳۶،۱ مارکی که خرید و فروش می شد. از این گذشته در بازار پول به وام های کوتاه مدت دلار یک درصد بیشتر سود داده می شد تا به پول های گران گشته ای چون مارک و ین. اقتصاددانان تمامی جهان از توضیح این مسئله عاجز بودند. مارسل اشترومه کارشناس امور ارزی موسسه ی تحقیقات اقتصادی آلمان در برلین معتقد است که برای این مسئله "توضیحی منطقی وجود ندارد". برای مایکل موسی رئیس بخش اقتصادی صندوق بین المللی پول تنها توضیحی که باقی ماند این بود که "بازار دیوانه شده است".

بی منطق؟ غیر عقلانی؟ شرکت های سرمایه گذاری در بازار ارز این امر را به گونه ی دیگری می بینند. کلاوس پتر موریتس رئیس گذشته ی شعبه ی تجارت ارز دویچه بانک سقوط دلار را به عنوان "یک استراتژی سیاسی عمدی آمریکائی ها" تفسیر می کند. (۴۲) اقتصاد از دید صادراتی ضعیف ایالات متحده با عرضه ی محصولات ارزان گشته اش به بازارهای خارجی توانست تقویت گردد. بدین طریق نرخ پائین دلار به اسلحه ای برای مبارزه با آلمان و ژاپن بر سر تصاحب سهم بیشتری از بازار جهانی تبدیل گردید.

شاید این گفته چون یک نظریه ی توطئه به نظر آید. معذالک کاملاً منطقی است. اکثریت بزرگی از بازیگران جهانی بازارهای دارائی جزو آن دسته از موسسات آمریکائی هستند که دارای زیرساختاری جهانی می باشند. بیشک این موسسات به ساز حکومت ایالات متحده نمی رقصدند، لیکن بطور حتم در مقابل اهداف بانک فدرال آمریکا و مدیر کل اش آلن گرینزپین سرفرود می آورند. حتی پردل و جرئت ترین سفته بازان نیز نمی خواهند خود را بر سر راه بزرگترین بانک مرکزی جهان قرار دهند. زیرا که ذخایر دلار این بانک نامحدود است. موریتس معتقد است: "کافی است که یکی از مدیران بانک فدرال تلفنی به یکی از نمایندگان کنگره خبر دهد که دولت ایالات متحده علاقه ای به ثبات دلار ندارد." بقیه ی کار را تجاری انجام می دهند که کمی بعد از این ماجرا مطلع می گردند. دو تن از قدرتمندترین مردان آمریکا نیز به طور غیر مستقیم این استراتژی را تأیید می کنند. پرزیدنت کلینگتون هم زمان با بحران جهانی دلار این خبر را پخش نمود که برای جلوگیری از سقوط دلار "هیچ کاری" از دست ایالات متحده بر نمی آید. (۴۳) کمی قبل از آن آلن گرینزپین در هنگام جوابگویی به کنگره حتی از احتمال تقلیل نرخ بهره ی راهبر سخن گفته بود. امری که بعداً صورت پذیرفت. (۴۴) در هر دوی این موارد علامتی که

به بازار داده شد کاملاً آشکار بود. دولت و بانک فدرال می خواستند که بهای دلار سقوط نماید. ویلهلم هانکل پروفیسور اقتصاددان فرانکفورتی نیز سقوط دلار را تنها "یک سیاست ارزی ماهرانه ی دولت آمریکا" می داند. در دنیائی از پول های تورم زده ی ضعیف ، دلار حتی در خطر اضافه ارزش بیشتری می باشد. حافظین پول در واشنگتن با کم کردن بهای دلار توسط سخنان خویش "مشکل را به دوش کشورهای دیگر منتقل نمودند." (۴۵) مشاوران اقتصادی هلموت کهل نیز مسئله را به همین شکل می دیدند. از این رو نیز هلموت کهل بر خلاف احتیاط همیشگی اش در مقابل برادر بزرگتر واقع در آن سوی اقیانوس اطلس ، شخصاً در مقابل سیاست ارزی بازدارنده ی واشنگتن به اعتراض برخاست و علناً آن را "کاملاً غیرقابل قبول" خواند.

آمار اقتصادی سال ۱۹۹۵ حکایت از پیروزی استراتژی دلار دارند. در آلمان درصد رشد اقتصادی مورد انتظار به نصف خویش تقلیل یافت. ضعف دلار باعث اخراج توده های کارگر گردید. وضع ژاپنی ها حتی از این هم بدتر بود. اضافه صادرات ژاپن به ایالات متحده در عرض ۱۲ ماه به یک چهارم مقدار گذشته اش تقلیل یافت. کشور از رکود اقتصادی به تورم کشیده شد و تعداد بیکاران دوبرابر گردید. (۴۶) گرینزپن و روبین تازه در پائیز ۱۹۹۵ یعنی زمانی که دیگر از دستیابی به نتایج مطلوب خویش مطمئن شده بودند، از این روش سخت اقتصادی دست برداشتند. از ماه سپتامبر این سال دوباره هر سه کشور شروع به خرید دلار نمودند و بدین طریق بهای دلار آهسته آهسته رو به افزایش نهاد و در تابستان ۱۹۹۶ دوباره به ۴۸،۱ مارک رسید.

بنابراین بازارهای پول بهیچوجه دیوانه نیستند، بلکه هم چون اعضای یک ارکستر از حرکات چوب رهبر خویش آلن گرینزپن پیروی می کنند. درماندگی متخصصین در تفسیر این پدیده تنها بیانگر این امر است که چگونه در نظریه هایشان این واقعیت را نادیده می گیرند که در دنیای دارایی نیز انسان هائی عمل می نمایند که یا خود منافع دارند و یا آن که می باید در مقابل منافع قدرتی سرفرود آورند. البته تمامی بانک های مرکزی در مقابل خدای بازار به یک اندازه درمانده نیستند. در میان آن ها یک سلسله مراتب قدرت وجود دارد. در صدر این سلسله مراتب بانک مرکزی آمریکا قرار گرفته است. بعد بانک های مرکزی ژاپن و جمهوری فدرال آلمان که به نوبه ی خویش در میان همسایگان شان دارایی یک حوزه ی قدرت ین و مارک می باشند.

جنگ چریکی در جنگل بازار دارایی

تاکنون جهان فراگیری حد اقل در بازارهای دارایی چیزی جز آمریکایی کردن جهان معنی نمی دهد. این امر برای حرفه ای های دنیای تجارت مانند موریتس کاملاً بجا است. وی در این مورد می گوید: "شاید این بهایی است که ما می باید برای این که آمریکا به جایی ما به کشور بالکان لشکر می فرستد، بپردازیم." زیان های اقتصادی که این وابستگی به وجود می آورد بسیار زیاد است. این امر برای آمریکا نیز بدون خطر نیست. هرچه غول آمریکا با این قدرت اش بی ملاحظه تر عمل نماید، به همان نسبت هم احتمال این که با واکنش های پرخاشجویانه ی متقابلی روبرو شود، بیشتر می گردد. این که اگر دولت هایی خود را

مورد اجحاف احساس کنند چه اتفاقی رخ خواهد داد را يك بار کشور در حال شکوفائی مالزی نشان داد. کشور مالزی تحت رهبری نخست وزیر پر سابقه اش ماهاتیر محمد در کنار سنگاپور به یکی از موفق ترین کشورهای آسیائی تبدیل گردیده است. از این گذشته مهاتیر به خود اجازه داد بدون انقطاع تکبر، فساد و نیات امپریالیستی غرب را مورد حمله قرار دهد. وی در سال ۱۹۹۸ خود و رقیبان اش را به میدان نبرد بازار ارز کشانید.

ابتدا بانک مرکزی کشور یعنی بانک نگارا می باید ضررهای حساسی را تحمل می نمود. سیاست بهره ی بالایی دولت ریگان ارزش دلار را به شکلی افراطی بالا برده بود. آمریکائی ها در جلسه ای سری در هتل پلازای نیویورک با بانک های مرکزی ژاپن، بریتانیا و آلمان فرارال به این توافق رسیدند که ارزش دلار را از طریق اقدامات مشترکی دوباره تقلیل دهند و بدین طریق باعث سقوط شدید ارزش دلار به مقدار سی درصد گردیدند. رهبر نگارا جعفر بن حسین یکی از همکاران گذشته ی موسسه ی تحقیقات اقتصادی "پرایس واتر هوس" با ناراحتی دریافت که ذخیره های دلار مالزی بدون این که خطائی از وی سر زده باشد مقدار زیادی از ارزش خویش را از دست داده اند. وی در سخنرانی اش در دهلی نو هندوستان در این مورد گفت: با پیمان پلازا "مسئله به شکلی اساسی تغیر یافته است."

از این به بعد خود وی نیز قواعد بازی را زیر پا نهاد. قواعدی که مهمترین وظیفه ی هر بانک مرکزی را حفظ ثبات پول می دانند. جعفر ابن حسین با پشتیبانی ماهاتیر این قانون نانوشته را به عکس خویش بدل نموده و به يك جنگ چریکی مالی دامن زد. نگارا با برخورداری از تمامی مزایای يك بانک مرکزی مانند اعتبار نامحدود، برخورداری از اطلاعات دقیق و قدرتی که به مثابه يك نهاد نظارت کنند دارد در مقابل پول های کشورهای گ_ ۷ با موفقیت به سفته بازی پرداخت. کار مالزی ها با سرمایه های عظیم و تقریباً نامحدودشان بسیار راحت بود. آن ها غالباً چند صد میلیون از يك ارز را در آن واحد به يك دوجین از بانک های آلمان می فروختند و باعث سقوط ناگهانی ارزش آن ارز می گردیدند. در آنجا که این سقوط ارزش به حد کافی بود برنامه های _ ایست _ حرکت " رایانه های بازارهای بورس به دلالتان ارز توصیه فروش ارزهای شان را می کردند. نگارا قبل از این که موج این فروش ارز فرو نشیند ارزهای فروخته شده ی خویش را دوباره می خرید و بدین طریق سودهای سرشاری می برد.

بورس به پوند انگلیس در سال ۱۹۹۰ بخوبی ثبت گردیده است. جنگاوران بازار مالی ماهاتیر در عرض چند دقیقه يك میلیارد پوند وارد بازار نمودند و باعث گردیدند که ارزش پوند معادل ۴ سنت آمریکا کاسته شود. بانک های بریتانیا به این امر اعتراض نمودند و برای آن که بتوانند در آینده با چنین اقداماتی به مقابله بپردازند، سندیکایی تشکیل دادند. لیکن نگارا از پشتیبانی گسترده ی کشورهای دیگر برخوردار بود. تنها به موقع مطلع گردیدن از عملیات نگارا برای هر بانکی ارزش طلا را داشت. یکی از مدیران بانک فررال آمریکا در این مورد می گوید: "اگر آن ها این کار را در یکی از بورس های متشکل جهان انجام داده بودند مقصرین به زندان رهسپار می گردیدند."

لیکن در بازار بین المللی بانک های جهان فراگیر حکومتی وجود ندارد که این کار را بکند. در عوض نگارا به دست تقلیدکنندگان خصوصی گستاخ تر از خویش مغلوب گردید. هنگامی که سیستم پولی اروپا هنوز عمل می نمود جعفر ابن حسین شرایط بازار را نادرست تخمین

زد. نگار که از خروج ناگهانی انگلیسی ها از سیستم پولی اروپا غافلگیر شده بود، در سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ مجموعاً شش میلیارد دلار زیان داد. جعفر می باید برای این بقول رهبر اپوزیسیون "بزرگترین افتضاح مالی تاریخ مالزی" جوابگو می بود و شغل اش را بر سر این کار گذاشت. از آن زمان به بعد جانشین وی از دست زدن به چنین ریسک هایی اجتناب می ورزد.

سفته بازان نگار نشان دادند که دنیای دارایی رایانه ای شده تا چه حد در مقابل تنش هایی که خود به وجود می آورد، ضربه پذیر می باشد. در دوران رشد انفجارگونه ی بازارها، کشوری چون مالزی برای بهم زدن ثبات سیستم جهانی بیشک کوچک می باشد. لیکن آتشفشان دلار مرتباً پول بیشتری وارد بازار می کند و بدین وسیله مقدار دلاری را که در خارج از بازار ایالات متحده در گردش است، افزایش می دهد. امروزه بانک های مرکزی آسیا تقریباً نیمی از موجودی کل ارزهای قدرتمند جهان را در تصاحب دارند. ذخیره ی ارزی چین بیش از ۷۰ میلیارد دلار است. تایوان کوچک نیز حدوداً همین مقدار ذخیره ی ارزی دارد. ذخیره های ارزی ژاپن دو برابر این مقدار است. در سال ۱۹۹۵ نشریه ی اکونومیست اعلام خطر نمود که "این ارقام با در نظر گرفتن اختلاف نظرهای رشد یابنده میان آمریکا و شرکای تجاری آسیایی اش سوژه ی کافی برای تهیه ی یک فیلم هیجان انگیز اقتصادی عرضه می کنند. (۴۸)

تا کنون این امر که دولت های آسیایی با فروش مقدار عظیمی پول در کار دلار و از آن طریق در سیستم دارایی جهان به خرابکاری بپردازند، بسیار بعید به نظر می رسد. هنوز این کشورها به بازار و به حمایت نظامی ایالات متحده وابسته اند. لیکن این وضع حتماً نباید برای همیشه چنین باشد. پویایی کشورهای در حال ترقی آسیایی تناسب قوا را به سود آسیا تغییر می دهد. برعکس در آن سوی کره ی زمین یعنی در اروپا کوشش در راه خلاص شدن از برتری دلار به یک نمایش خشن بدون پایان خوش تبدیل می گردد. در این جا بزرگترین کشورهای بازار مشترک یعنی آلمان و فرانسه به خاطر ایجاد یک پول مشترک اروپایی در حال جدالند. لیکن به قول هلموت کهل آن ها با این "سنگ بزرگ" جنگ قدرتی را میان بازار و دولت ها سبب شده اند که مدت ها اروپا درگیر آن خواهد بود.

ماجراجویی اوپرو: جنگ برسر اتحادیه ی پول

از تاریخ یازدهم دسامبر ۱۹۹۱ باید مطمئن بود که نام ماستریشث شهر کوچکی در هلند در کتاب های تاریخ ثبت خواهد گردید. در شب این روز چهارشنبه روسای ۱۲ کشور عضو بازار مشترک اروپا امضای خود را بر زیر قراردادی نهادند که در دهه ی آینده بر مسیر تاریخ اروپا به شکل تعیین کننده ای اثر خواهد نهاد. قرارداد ایجاد اتحادیه ی اروپا و ایجاد یک پول واحد برای کشورهای عضو این اتحادیه. اتحادیه ی مزبور در دستگاه سیاسی - اداری کشورهای عضو تغییر چندانی نمی دهد. لیکن در عوض توافقاتی که در مورد پول آینده ی اتحادیه شده است، بیانگر رهبری مصممانه ای است که در دموکراسی های مدرن به ندرت پیش می آید. این قرارداد که در این میان دیگر در تمامی کشورهای عضو

به تصویب رسیده است چنین مقرر می‌دارد که با شروع سال ۱۹۹۹ غالب کشورهای عضو اتحادیه پول‌های خویش را با نرخ غیر قابل‌تغییری به هم پیوند دهند. دو سال بعد می‌باید پول‌های تمامی کشورهای عضو به نفع پول واحدی به نام "ایرو" از بین بروند. از تاریخ اول ژانویه سال ۲۰۰۲. اگر همه چیز طبق نقشه پیش برود. تمامی پس‌اندازها، درآمدها، پرداخت‌ها و مالیات‌ها برحسب "ایرو" حساب خواهند گردید. ارزش "ایرو" برابر نرخی خواهد بود که از سال ۱۹۹۹ به عنوان نرخ تبدیل "ایرو" پرداخت می‌گردد.

نتایج این اقدام را به سختی می‌توان نادیده گرفت. کشورهای اتحادیه‌ی آینده‌ی اروپا بر بسیاری از مضرات چشمگیر ناشی از تکه‌تکه بودن شان از قبیل بهره‌های اضافی ناشی از وجود بازارهای کوچک و حق‌العمل‌های زیاد بانک‌ها برای تبدیل پول‌ها به یکدیگر رها خواهند گشت. لیکن مهمترین دستاورد آن این خواهد بود که مجموعه‌ی تجارت میان کشورهای عضو از بند ریسک‌های ناشی از تغییر ناگهانی ارزش پول هر کشور رها خواهد گردید. اگر چه در مجموعه‌ی بازار متحد تمامی قیمت‌ها مستقیماً با هم قابل‌مقایسه خواهند بود، معذالک تمامی کشورهای عضو اتحادیه به یک ریسک بزرگ سیاسی دست می‌زنند و آن این است که آن‌ها دیگر فاقد یک بانک مرکزی وابسته به خود خواهند بود و می‌باید از این آخرین نشان استقلال خویش به نفع بانک مرکزی آینده‌ی اروپا صرف‌نظر نمایند.

این امر کشورهای عضو را به مقیاس بازهم بیشتری از آن چه تاکنون بوده است به یکدیگر متصل خواهد نمود. هیچکدام از آن‌ها دیگر قادر نخواهد بود در صورتی که صادرات اش نتوانست همپای کشورهای دیگر قدم بردارد، برای مقابله با این مشکل به تقلیل ارزش پول خویش دست بزند. کشورهای عضو دیگر نخواهند توانست از زیر بار منطبق نمودن تنگاتنگ سیاست‌های دارایی، مالیاتی و اجتماعی خویش شانه خالی نمایند. اگر برنامه‌ی اتحادیه‌ی پول اروپا واقعاً جامه‌ی عمل به خود ببوشاند، به زودی پایه‌گذاری یک اتحادیه‌ی واقعی سیاسی که قادر باشد به شیوه‌ی سریع لیکن دمکراتیک عمل نماید، ارزش حیاتی خواهد یافت.

لیکن در مقایسه با این مفهوم گسترده، گفتگوی عمومی در مورد برنامه‌ی اروپایی متحد پنج سال بعد از تاریخ عقد قرارداد در سطحی فروتنانه در جریان است. اکنون به یک باره بازار مشترک اروپا می‌باید مطمئن گردد که دیگر "از خاک آلمان هرگز جنگی شروع نخواهد شد" (هلموت کهل). یا آن که بازار مشترک می‌باید مسئولیت جلوگیری از "از هم‌پاشیدگی دوباره‌ی اروپا را به عهده گیرد. (دوگلاس هورست وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا). باز می‌باید آن‌گونه که دینر اسپوری نامزد حزب سوسیال دمکرات در انتخابات سال ۱۹۹۶ استان بادن ورتنبرگ می‌گوید در مقابل اتحادیه‌ی اروپا به عنوان "خطری برای بیکاران آلمان" استقامت نمود.

در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۹۶ در حالی که مه‌انبوهی از تبلیغات و اطلاعات نادرست بحث مربوط به اتحادیه‌ی اروپا را در میان گرفته بود، جمله‌ی کوتاهی در شهر فرانکفورت بر زبان آورده شد و آن در جلسه‌ی گفتگویی که نهاد دارایی اروپا که تشکیلات روابط عمومی بانک‌ها محسوب می‌گردد با وزیر دارایی فرانسه ژان آرتوس ترتیب داده بود و هر کسی که نام و مقامی داشت به آن دعوت شده بود.

آرتوس ابتدا چند پیشنهاد تکنیکی در مورد مرز موردنظر نرخ تبدیل اورو و سناریوهای دوران گذار نمود. بعد در سخنرانی بدون یادداشت خود هدف واقعی اتحادیه ی اروپا را ترسیم کرد. طبق گفته های آرتوس اگر اهداف اتحادیه ی پولی اروپا تحقق یابند، اورو می تواند با تکیه بر بزرگترین بازار داخلی جهان با بیش از ۴۰۰ میلیون شهروند به "بزرگترین پول ذخیره ی جهان" تبدیل گردد.

برپایه ی این اصل اروپا قادر خواهد گردید همگام آمریکا شود. و اتحادیه ی اروپا از طریق هدایت نرخ های تبدیل ارز به یک "بازار سیاست تجاری" دست خواهد یافت که مهمتر از هرگونه گمرکی بر کالاهای وارداتی خواهد بود. (۴۹)

این سخنان آرتوس برای نمایندگان دارایی بزرگ حاضر در جلسه ناگوار بود. با وجود بحران دلار و سگته ی قلبی سیستم پولی اروپا، سرمایه گذاری دولتی مورد نظر آرتوس بر علیه بازاری آزاد نیروهای بازار، در صحنه ی اقتصاد پولی آلمان کفر محسوب می گردید. لیکن درست همین امر یعنی برقراری مجدد قدرت دولتی در مقابل بازارهای دارایی هسته ی واقعی جنگ بر سر ایجاد اتحادیه ی پولی اروپا را تشکیل می دهد. اتحادیه ی پولی اروپا آن گونه که سیاستمداران پاریس به طور سربسته می گویند پایان "استبداد دلار" خواهد بود.

اگر روزی این امر تحقق یابد بی شک اروپائیان برایش بهائی گران و دردناک پرداخته اند. زیرا برای آن که بتوان بازار را به زانو درآورد می باید خود را قبلاً از قید آن آزاد نمود. هدف اصلی ب اصطلاح مقیاس های ماستریش که نمایندگان بانک های فدرال کشورهای عضو در طول مذاکرات شان در متن قرارداد دیکته کرده اند جز این نیست. آن گونه که می دانیم تنها کشورهای می توانند وارد باشگاه اتحادیه ی اروپا گردند که قروض دولتی آن ها بیش از ۶۰ درصد ارزش تولید ملی سالیانه شان و کسری بودجه شان بیش از ۳ درصد تولید ناخالص ملی شان نباشد. علاوه بر این ارزش پول های ملی کشورهای عضو می باید به مدت سه سال نسبت به نرخ مارک آلمان ثابت بماند.

ارقام مزبور بگونه ای اختیاری برگزیده شده اند و منحصر بر پایه ی حدسی که در طول مذاکرات از شرایط اقتصادی سال ۱۹۹۹ آلمان زده شده است، تعیین گشته اند. لیکن به باور محافظین پول آلمان تنها از این طریق می شد تاجران پول را متقاعد نمود که "اورو" از همان اول به ثبات مارک خواهد بود و از این رو حملات سفته بازان به آن سودی نخواهد داشت.

به همان نسبتی که این طرح در تئوری قانع کننده است، در عمل مقهور واقعیات گردیده است. چهار سال بعد از عقد این قرارداد برنامه ی مزبور به دارویی تبدیل گردیده که زیان اش بیشتر از سودش می باشد. ابتدا فرانسه ناچار گردید از سال ۱۹۹۴ سیاست پولی آلمان را کپی نماید. از این تاریخ در فرانسه یک بانک مرکزی مستقل تشکیل گردید که مدیرش ژان کلود تریشت با دستی آهنین سیاست "فرانس فورت" را به اجرا در آورد. وام گیرندگان و سرمایه گذاران فرانسوی می باید مدت چهار سال تمام تا ۳ درصد بیشتر از آلمانی ها بهره می پرداختند. و این تنها بدان خاطر بود که از نرخ تبدیل فرانک در مقابل موج دائماً جدیدی از سفته بازی ها دفاع شود. تا آن که سرانجام در سال ۱۹۹۶ سطح نرخ سود دو کشور همسان گردید. درعین حال تمام کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا شروع به از میان بردن کسری بودجه ی خویش نمودند. در دوران های افزایش درآمدهای دولت این

امر درست می باشد، لیکن تمامی کشورهای عضو از سال ۱۹۹۳ به استثنای زمان های کوتاهی دچار رکود اقتصادی بوده اند. رکودی که درآمدهای مالیاتی دولت را به مقیاس چشم گیری تقلیل داد است. در سال ۱۹۹۵ حتی آلمان هم نتوانست معیارهای اتحادیه ی اروپا را برآورده نماید.

از آن زمان تا کنون سیاست صرفه جویی دولت در تقابل با هرگونه سیاست معقول اقتصادی می باشد. هنگامی که شرکت ها و کنسرن ها میلیون ها انسان را بیکار می نمایند تا بدین وسیله مخارج خویش را تقلیل دهند، دولت به عنوان سرمایه گذار و کارفرما شدیداً مورد نیاز جامعه می باشد. از این رو با صرفه جویی های تشدید کننده ی بحران، طرح اتحادیه ی اروپا در فرانسه به زیر علامت سؤال کشیده شده است. سندیکاها ی فرانسه بعد از چند دهه برای اولین بار در پائیز ۱۹۹۶ متحداً اعتصابی یک ماهه را بر علیه سیاست های صرفه جوئی دولت برنامه ریزی نمودند. تحت تاثیر این موج اعتراضات حتی کارفرمایان فرانسوی نیز نظیر رئیس کارخانه ی پژو و یا رئیس جمهور پیشین فرانسه و الری ژیسکار دستن که بهیچوجه طرفدار اتحادیه ی اروپا نمی باشد، خواهان تغییر معاهده ی ماستریشست گردیدند. در آلمان نیز مقاومت افزایش یافت. هاینس فلاسبک یکی از مدیران انیستیتیوی پژوهش های اقتصادی آلمان در اتفاق نظر با اکثریت کارکنان مؤسسه اش اعلام خطر نمود که تقلیل شدید مخارج دولتی به همان شکلی که تقلیل مخارج دولت در سال ۱۹۳۰ توسط نخست وزیر آن زمان آلمان هاینریش برونینگ بحران جمهوری وایمار را به فاجعه تبدیل نمود، تمامی اروپا را دچار بی ثباتی خواهد کرد. (۵۰)

بدین طریق در تابستان ۱۹۹۶ همه ی شواهد حاکی از این بودند که تشکیل اتحادیه ی پولی اروپا به زمان های بهتری موکول خواهد گردید و یا آن که حداقل ۲ سال به تعویق خواهد افتاد. لیکن مدافعین اتحادیه ی اروپا و بیش از همه هلموت کهل که در رویای ایجاد اروپایی مشترک است دیگر امکان اتخاذ چنین تصمیمی را ندارند. زیرا تمام کسانی که به خاطر منافع شخصی خویش از سال های پیش با ایجاد اتحادیه ی اروپا مبارزه می کنند، هم چون کاست تجارسیتی لندن و وال استریت نیویورک فقط منتظر چنین اقدامی هستند. مثلاً مایکل اسزو مدیر بخش ارزی شعبه ی نیویورک بانک عظیم سوئیسی (او. بی. اس) بی پرده مخالفت اش را با ایجاد اتحادیه ی اروپا چنین بیان می کند: "این اتحادیه کار ما و شانس سود بردن ما را از بین می برد. قدر مسلم ما مخالف آن هستیم." موسسات پولی انگلو ساکسونی و سوئیسی از تابستان ۱۹۹۵ کوشش دارند به طور برنامه ریزی شده ای سرمایه گذاران را مردد نمایند. آن ها گستاخانه از طریق نامه های تبلیغاتی و مصاحبه های شان سرمایه گذاران را از خطر تنزل بهای احتمالی اوراق بهادار مارک برحذر داشته و بسیاری از سهام مشتریان شان را با وجود آن که سود اوراق بهادار فرانک سوئیس تقریباً صفر می باشد، به این اوراق تبدیل نموده اند. تنها این موسسات پولی آلمانی و فرانسوی هستند که از سقوط بیشتر نرخ اوراق بهادار این کشورها جلوگیری می نمایند. آن ها از طرح "ایرو" پشتیبانی می کنند زیرا با یک پول واحد اروپایی بازارهای به اصطلاح "پستو خانه ای" که اکنون نقش قلمروی بانک های کوچک فراوان دیگر کشورهای اروپایی را بازی می کنند، از بین خواهند رفت.

در این جنگ قدرت مخالفین "ایرو" می توانند از پشتیبانی افراد بانفوذی برخوردار باشند. به عنوان مثال در لندن دولت و "سیتی" یعنی مرکز بانک های لندن واقع در خیابان لومبارد جبهه ی واحدی را تشکیل داده اند. وزرا و کارمندان بریتانیایی از آنجائی که از روی

بدیهیت سنتی شان مایل به عضویت در اتحادیه ی اروپا نیستند_ لیکن در عین حال نمی خواهند بکنار گذاشته شوند_ در پشت صحنه به هر کاری دست خواهند زد تا طرح اتحادیه ی اروپا را با شکست روبرو نمایند. یکی از سیاستمداران عالیرتبه ی امور پولی آلمان که مایل نیست نام اش فاش شود می گوید: "یکی از عوامل مهم تاثیرگذار بر فضای بازار الکترونیکی پشتیبانی تیت مایر رئیس بانک فدرال آلمان از مخالفین ایجاد اتحادیه ی اروپا است." علت این مخالفت آن است که وی مرکز مذهب پول گرای خویش یعنی بانک مرکزی مستقل آلمان را در خطر می بیند. وی در ماه مارس ۱۹۹۶ در یک سیمپوزیون اروپایی وزارت امور خارجه ی آلمان به دنیای دارایی اطمینان داد که اتحادیه ی اروپا "از لحاظ اقتصادی مطلقاً ضروری نیست."

سیاست اتحادیه ی اروپا به خاطر ترکیب پولی مستعد بیماری اش که دائماً در معرض این خطر است که در اثر فشار سفته بازی به این یا آن طرف طغیان کند، نه می تواند به جلو برود و نه به عقب. هاینس یورگن کوبنیک عضو شورای رهبری بانک فدرال آلمان اعلام خطر می کند که هر تغییری در نقشه ی ماسترپلن "توسط بازارها با بی رحمی مجازات خواهد گردید." (۵۱) روزنامه ی فرانکفورتر آلمگامینه در ژانویه ی ۱۹۹۶ در این مورد نوشت: "از قرار معلوم شرکت های بزرگ سرمایه گذاری در کمین آن اند که در اولین فرصت با به عقب انداختن تشکیل اتحادیه ی اروپا مصممانه بهره برداری نمایند." پاول هامر کارشناس بازار سرمایه ی لندن بانک پاريسباس می گوید:

چگونگی انجام این عمل "کاملاً ساده" است. اگر پول واحد اروپا به تعویق افتد "طرح ب به مرحله ی اجرا در می آید یعنی خرید مارك آلمان". بدین گونه الزامات اقتصادی یعنی موکول نمودن صرفه جویی در مخارج دولتی به بعد از تشکیل اتحادیه ی پول، توسط دستگاه الکترونیکی دنیای دارایی به عکس خود بدل خواهد گردید. هامر حدس می زند که در چنین حالتی ارزش دلار چیزی در حدود ۳۵،۱ مارك خواهد گردید. و بدین ترتیب آلمان به مثابه لکوموتیو اقتصاد اروپا یک بار دیگر با بالا رفتن ارزش پول اش که باز هم یک میلیون محل کار را از بین خواهد برد، مجازات خواهد گردید.

بدین ترتیب برای کهل و همتای اش ژاک شیراک راهی به جز این باقی نمانده است که سرسختانه بر روی نقشه ی اتحادیه ی اروپای شان پافشاری نمایند. از این رو نیز آن ها اعلام نمودند هر کس که می خواهد از سال ۱۹۹۹ جزو اتحادیه ی پولی اروپا باشد، می باید طبق قرارداد تا بهار ۱۹۹۸ تصمیم خود را بگیرد و همه چیز طبق نقشه به پیش خواهد رفت. چنین قول و قرارهایی که از نیمه ی دوم سال ۱۹۹۶ تقریباً به طور هفتگی از بن و بروکسل و پاریس داده می شوند بیشک چیزی جز صدای سوت زدن انسانی که غرق در وهم در جنگل تاریکی قدم برمی دارد نمی باشند. هر چه زمان آغاز کار اتحادیه نزدیک تر می شود، به همان نسبت هم آشکارتر می گردد که به غیر از لوکزامبورگ هیچکدام از کشورهای اتحادیه ی اروپا قادر نخواهند بود شروط لازم را برآورده نمایند. اگر طراحان اتحادیه ی اروپا بخواهند با تمام این تفاسیر از سال ۱۹۹۹ نرخ تبدیل پول های کشورهای عضو را ثابت نمایند، تراژدی سیستم پولی سال ۱۹۹۲ اروپا با ابعاد گسترده تری تکرار خواهد گردید. یکی از بانکداران فرانکفورتنی پیش بینی می کند که "نقش آفرینان بازار درجه ی استحکام این مصوبه را آزمایش خواهند نمود." نشریه ی اکونومیست در فوریه ی ۱۹۹۶ به طور سربسته نوشت: "اگر تعدادی کافی از کسانی که به اندازه ی کافی پول دارند معتقد باشند که اتحادیه ی اروپا شکست خواهد خورد، این عقیده مطمئناً درست از آب در

خواهد آمد. زیرا پیش بینی آن ها به خودی خود از طریق اعمال شان تحقق خواهد یافت." (۵۲)

مالیات بستن به اصل هدایت اقتصاد توسط دولت کمک می کند: مالیات توبین

کشورهای اتحادیه ی اروپا در مقابله با تجار ارز و مشتری های آن ها در شرکت های سرمایه گذاری با چشم باز دست به یک ریسک نابودکننده می زنند. ریسکی که یک بازی غیر مسئولانه ی با آتش است. اگر طرح اتحادیه ی پولی اروپا به شکست بیانجامد، این تنها اقتصاد اروپا نیست که بازنده خواهد بود. بلکه برنامه ی جا انداختن اروپایی مشترک نیز برای مدت نامعلومی بی اعتبار خواهد گردید و کشورهای این قاره ی کهن آن چه را که در عصر جهان فراگیری به آن نیاز مبرم خواهند داشت، یعنی قدرت عمل مشترک شان را از دست خواهند داد. در این راه بی اعتنایی سیاستمداران مسئول و کنترل کنندگان آن ها در مجالس ملی مسیر حرکت به سوی بن بست اروپایی را مشخص می نمایند. یعنی درماندگی آن ها در مقابل بازار دارایی امری خود برگزیده است و بهیچوجه به آن ها تحمیل نگشته است. زیرا بدون آن که نیازی به عقب برگرداندن عقبه ی زمان و بازگشت به سیستمی پولی نظیر سیستم "بریتون وودز" باشد نیز می توان نیروی ویرانگر ارتش بازار مالی الکترونیکی را مهار نمود.

چنین برنامه ای را اقتصاددان آمریکایی و برنده ی جایزه ی نوبل جیمز توبین در سال های دهه ی هفتاد عرضه نمود. توبین استدلال می کرد که جریان سرمایه ی نامنظم با تغییر جهت های ناگهانی و نرخ سود آشفته اش به اقتصاد تولیدی لطمه می زند. از این رو نیز وی توصیه می کند که "باید کمی شن میان چرخ دنده های گیربوکس بازارهای بین المللی بیش از حد کارآمدمان بریزیم." و برای هر نوع نقل و مکان ارزی یک درصد مالیات مقرر نمائیم." (۵۳) این مقدار مالیات به نظر کم می رسد، لیکن تاثیری مهم خواهد داشت. اولین تاثیرش این است که معاملات ناشی از تفاوت نرخ سود میان بازارها و کشورهای مختلف فقط در موارد استثنایی مقرون به صرفه خواهند بود.

زیرا مثلاً برای این که مارک کم بهره را به اوراق بهادار پر بهره ی دلار تبدیل نمود، سرمایه گذار می باید پیشاپیش این اصل را در نظر بگیرد که دو درصد سودش را می باید مالیات بپردازد. زیرا که دو بار پول اش را عوض می کند. در سرمایه گذاری های سه ماهه ای که امروزه مرسوم می باشند (توسط سفته های سه ماهه) زمانی یک معامله سودآور خواهد بود که تفاوت بهره ی سالیانه ی مارک نسبت به دلار حداقل ۸ درصد باشد. امری که امکان اش کم است. اگر هم یک سرمایه گذار بخواهد سرمایه اش را به طور دراز مدت تر به کار اندازد، اگر چه سودش بیشتر خواهد بود لیکن از آن جا که ممکن است در این مدت تفاوت بهره ی مارک به دلار کم گردیده و از این طریق ارزش سرمایه اش نقصان یابد، درجه ی ریسک اش نیز به همان نسبت افزوده می گردد.

مزیت این سیستم برای اقتصاد واقعی کاملاً روشن است. در این سیستم بانک های مرکزی قادرند فوراً مستقل از یک دیگر سطح بهره ی بازارهای ملی شان را به مقتضای موقعیت اقتصادی شان تغییر دهند. در چنین حالتی مثلاً اگر روند اقتصادی در آمریکا در حال رونق باشد، اروپائیان درگیر رکود اقتصادی می توانند پول شان را حتی تا ۸ درصد ارزان تر از بانک فدرال آمریکا عرضه نمایند.

روشن است که مالیاتی که به نام مبتکرش " مالیات توبین " نامیده می شود چنین اجازه ای را به دولت ها نمی دهد که ارزش پول های خویش را به میل خود تعیین نمایند. اصولاً این عمل به صلاح آن ها نیز نخواهد بود. زمانی که کشورهای مختلف رشد اقتصادی متفاوتی دارند، می باید نرخ برابری پول های شان نیز متفاوت باشد. معذالک درآمدهای سفته بازان شدیداً تقلیل خواهد یافت و تغییر ارزش پول ها بیشتر تابع ارزش و توان پایه های اقتصادی خواهد بود که این پول ها بر آن متکی می باشند. در عین حال بانک های مرکزی دوباره قادر خواهند بود وظیفه ی تاریخی خویش را اجرا نموده و ارزش پول های شان را ثابت نگاه دارند. خریدهای خارجی - از مالیات آزاد- دوباره وزنه ی خویش را به دست می آورند. زیرا در چنین سیستمی سرمایه ی سیال به مراتب کمتری در جریان است.

یکی دیگر از مزایای مالیات توبین بر تجارت پول درآمدهای مالیاتی ناشی از آن است. طبق تخمین کارشناسان مالیات حاصل از این سیستم در سطح جهان -حتی اگر حجم کل معاملات پول به دوسوم مقدار کنونی اش تقلیل یابد- رقمی برابر ۱۵۰ تا ۷۵۰ میلیارد دلار خواهد بود. (۵۴) این مقدار مالیات نه تنها کمکی به بودجه های تحت فشار دولت ها است، بلکه آن گونه که پروفیسور یورگ هوف اش می نویسد: " مالیاتی بدون وال استریت و نه مالیاتی بدون ماین استریت (کنایه از مرکز قدرت یک کشور) خواهد بود." (۵۵) بدین وسیله حداقل بخشی از خسارات ناشی از فرار سازمان یافته ی مالیات های بازار دارایی دوباره جبران خواهد گردید. از این جهت سال ها است که از دید علمی و سیاسی هیچ دلیلی جدی در تقابل با طرح توبین وجود ندارد. حتی هانس هلموت کوتس رئیس بخش اقتصاد صندوق های پس انداز آلمان معتقد است که طرح توبین "از لحاظ نظری بی نقص است." معذالک این طرح ساده یک عیب دارد و آن این است که تجار پول با آن موافق نیستند. کوتس می گوید: "نیویورک و لندن همیشه جلوی این طرح را خواهند گرفت." (۵۶) اما اگر فقط یک منطقه ی دارایی بزرگ از پرداخت مالیات معاف گردد، تمامی تجار پول فعالیت های خود را در این منطقه متمرکز می کنند. حتی اگر کشورهای گ-۷ مستقیماً مالیات توبین را وضع نمایند، بازار پول می تواند معاملات اش را به شعبه های خویش در بهشت های مالیاتی واقع در جزایر کایمن تا سنگاپور منتقل نماید و از زیر بار مالیاتی که می باید نقش ترمزی برای معاملات اش را داشته باشد شانه خالی نماید. یکی از کارشناسان اقتصادی دویچه بانک با خوشحالی پیش بینی می کند که مالیات بر تجارت پول از قبل "محکوم به شکست" است. یکی از همتایان آمریکایی وی تهدید می کند که اگر دولت در معاملات آن ها دخالت نماید "ما مرکز کارمان را به روی کشتی هایی که در وسط اقیانوس ها شناور خواهند بود، منتقل می نمائیم." (۵۸)

تاکنون تمامی دولت ها به این منطق گردن نهاده اند. دو لایحه در این مورد در کنگره ی آمریکا رد گردیده است. حتی وزارت دارایی آلمان که کسری بودجه ای چند میلیارد دلاری دارد نیز در مقابل تهدیدهای تجار پول مبنی بر خروج سرمایه های شان بدون هرگونه

شکوه ای تسلیم گردیده است. یورگن اشتارک سخنگوی دولت این خود داری دولت در مقابل سفته بازان را چنین توجیه می کند: "امروزه پیشنهاد توبین دیگر قابل اجرا نیست. این پیشنهاد تنها زمانی ممکن خواهد بود که تمامی ۱۹۰ کشور جهان آن را اجرا نمایند." (۵۹) هوف اشمیت از این مسئله چنین نتیجه می گیرد که یک چنین پیشنهاد معقولي "جهت محدود نمودن زیان های اقتصادی ناشی از بی نظمی بازارهای ارز نه به دلیل ناممکن بودن تکنیکی اش، بلکه تنها بدین دلیل که بر خلاف منافع بانک ها می باشد، رد می گردد."

لیکن تا زمانی که کشورها به خاطر حفظ اشتغال و سرمایه با یک دیگر مقابله می کنند دهنه زدن بر صنعت لجام گسیخته ی دارایی با چنین مالیاتی نیز غیر ممکن خواهد بود. با این وجود تک تک کشورها به ویژه کشورهای اتحادیه ی اروپا نباید دست روی دست بگذارند. طبق طرح جدیدی که توبین در تابستان ۱۹۹۵ ارائه داده است، هر کشوری می تواند به تنهایی وارد عمل گردد. طبق این طرح آن ها می باید یک قدم پیش تر روند و برای پرداخت پول به موسسات مالی خارجی و هم چنین شعبات خارجی بانک های خودشان نیز مالیاتی طلب نمایند. کسی نخواهد توانست از زیر بار چنین مالیاتی شانه خالی نماید. زیرا هر کس که بخواهد مثلاً بر علیه فرانک فرانسه به سفته بازی بپردازد، می باید ابتدا فرانک تهیه نماید. حتی اگر بخواهد فرانک مورد نیازش را از بانک های نیویورک و یا سنگاپور هم تهیه نماید، بانک های مزبور می باید در نهایت فرانک مورد نیازشان را از بانک های فرانسه تامین کنند. بانک هائی که به نوبه ی خویش می باید برای پرداخت فرانک به بانک های خارج از کشور مالیات بپردازند.

چنین مالیاتی سفته بازی های نامطلوب را در سرچشمه های شان هدف قرار می دهد. بدین وسیله از راه های غیر مستقیم بخشی از قوانین لیبرالیزه کردن مراودات سرمایه در عمل دوباره ملغی می گردند. روشن است که با وضع این مالیات تجارت و اقتصاد واقعی زیانی نمی بیند، زیرا برای سرمایه گذاری های خارجی در کارخانجات صنعتی و یا تجارت کالا این مالیات وزنه ی بسیار ناچیزی خواهد داشت. لیکن برای سفته بازان معاملات چند میلیارد دلاری که از تغییر نرخ های چندصدم درصد پول ها و سهام سود می برند، بار سنگینی خواهد بود.

طنز مسئله در این است که قرارداد ماستریش اتحادیه ی اروپا بر ضرورت کنترل مراودات سرمایه تاکید نموده است. اما بانک داران و معتقدان به آزادی بازار و اقتصاددانان نو لیبرال چنین سیاستی را جادویی خطرناک می دانند. آن ها تا کنون موفق گردیده اند در راه تامین منافع سرمایه از پشتیبانی اغلب مدیران بخش اقتصادی وسایل ارتباط جمعی بزرگ برخوردار باشند. بعنوان مثال روزنامه ی فرانکفورتر آگماینه می نویسد "طرح توبین منجر به "ایجاد یک سیستم جهانی کنترل دولتی اروپایی می گردد." (۶۱)

لیکن تعداد منتقدین بازار پول بی کنترل در حال افزایش است. حتی در میان زبندگان سیاسی. سیاستمداران جدی از وزیر دارایی کانادا تا همتایان ژاپنی و فرانسوی اش تا روسای بانک های مرکزی آسیای جنوب شرقی و هلند سال هاست که در مورد این که چگونه می توان بر بازارهای دارایی دوباره دهنه زد، پیشنهادهای می نمایند. از میان آن ها ژاک دلورز رئیس گذشته ی کمیسیون بازار مشترک اروپا تا کنون از همه پیش تر رفته است. وی بعد از از هم پاشیدگی سیستم پولی اروپا در تابستان ۱۹۹۳ خواهان آن گردید که پارلمان اروپایی اشتراسبورگ "تصمیماتی در مورد محدودیت مراودات سفته بازان ی

سرمایه " بگیرد. اروپایی باید قادر باشد از خود دفاع نماید." دلورز می گوید "حتی بانکداران نیز نباید اجازه داشته باشند هرکاری که دل شان می خواهد انجام دهند. چرا ما نباید بتوانیم قواعدی برای این کار بگذاریم؟ چرا اتحادیه نمی باید ابتکار عمل را در دست گیرد؟" (۶۲)

این گفته های دلورز فوراً باعث اعتراضات شدید مخاطبین اش گردید. هیلمار کوپر یکی از مدیران دویچه بانک با عصبانیت ابراز داشت: "وقتی فردی که خود بازار داخلی اروپا را بوجود آورده است اکنون پیشنهاد کنترل آن را می کند، ما از کجا سر در خواهیم آورد؟" وی مشترکاً به همراه مدیران درسدن بانک و کومرس بانک بر علیه "شیطانی قلمداد نمودن سفته بازی" به اعتراض بر می خیزد و می گوید: "آن چه ما بدان نیاز داریم فقط یک سیاست صحیح دارایی است." (۶۳)

تاکنون هیچ دولتی جرئت نکرده است در مقابل این قدرت ها قد علم نماید. همیشه رفرم های لازم باز پس گرفته شده اند. با این وجود چیزی به اتمام آنارشیسم جهان فراگیر بازار دارایی باقی نمانده است. زیرا پویایی آشفته ی درونی دنیای دارایی حتی از اطاعت بازیگران این دنیا سر باز خواهد زد. کهکشان الکترونیکی متشکل از میلیون ها شبکه ی رایانه ای چنان ریسک هائی را در خود انباشته است که تنها با ریسک های ناشی از تکنیک اتمی قابل مقایسه است.

ادامه دارد

socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com